

با شاعران امروز

زیر نظر شورای شعر

- «بخش شعر» ما، به حقیقت بخشی از «دایرةالمعارف ادبیات معاصر ایران» است. همراه اشعارتان، مختصری از شرح حال خود را نیز بنویسید!
- اشعار پس از تأیید شورای شعر، در نوبت چاپ قرار می‌گیرد و اگر از ارزش کافی برخوردار باشد، در «دایرةالمعارف ادبیات معاصر ایران»، در مدخل نام شاعر چاپ خواهد شد.
- در صورت علاقه، گزیده‌یی از شعرهای شاعران معاصر مورد علاقه‌تان را همراه شرح حال مستند آن شاعران، برای دایرةالمعارف بفرستید.

تهران - تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - ماهنامه‌ی حافظ (بخش شعر) - کدپستی ۱۴۱۶۸

اگر به جز تو مرا مدح رفت، بر دفتر بگیردم، همه اوراق دفتر آتش و آب همیشه تا که در این آب و خاک می‌باشد مکان ماهی و جای سمندر آتش و آب همیشه تا که ز تصویر خانه‌ی خلقت یکی سپید و یکی هست احمر آتش و آب مخالفان تو از آب دیده و تف دل کنند تا صف محشر مکان در آتش و آب ز یمن مدحت تو «ابن آهی» ات سازد به شعر گرم و روانش مسخر آتش و آب
حسین آهی - تهران

شب

هست شب، یک شب دم‌کرده و خاک رنگ رخ باخته است.
باد، نوبوه‌ی ابر، از بر کوه سوی من تاخته است.
هست شب، هم‌چو ورم‌کرده تنی گرم در استاده هوا
هم ازین روست نمی‌بیند اگر گمشده‌یی راهش را
با تنش گرم بیابان دراز مرده را ماند در گورش تنگ
به دل سوخته‌ی من ماند
به تنم خسته که می‌سوزد از هیبت تب!
هست شب، آری شب!

نیما یوشیج

رباعی

آزادی و بیدارگری پیشه‌ی ماست
هر روز حقوق بشر اندیشه‌ی ماست
با عشق دوباره بی‌ستون می‌سازیم
ما کوه‌کنانیم و قلم تیشه‌ی ماست
حسن امین - تهران

آن کیست؟

آن کیست که روی تو به هر کوی ندید؟
آوای تو در هر در و منزل نشنید؟
کو آن که سخن ز هر که گفت از تو نگفت؟
آن کیست که از می وصالت نجشید؟

راه معرفت

آن کس که ره معرفت‌الله پوید
پیوسته ز هر ذره خدا می‌جوید
تا هستی خویشتن فراموش نکند
خواهد که ز شرک عطر وحدت بوید

رها باید شد؟

از هستی خویشتن رها باید شد
از دیو خودی خود جدا باید شد
آن کس که به شیطان درون سرگرم است
کی راهی راه انبیا خواهد شد
امام خمینی (ره) - قم

قصیده در مدح پیامبر

ز اشگ و آه مرا شد میسر آتش و آب
کزین نداشت غم هجر خوش‌تر آتش و آب
ز تندخویی و از سرد مهری‌ات گویی
بیافرید مگر دست داور آتش و آب
روا بود تن و جان را به آب و آتش زد
گذشته است مرا ز آن که از سر آتش و آب
نه بر سرشگ نظر می‌کنی نه بر آهم
که کار ما نکند چاره دیگر آتش و آب
گهی به قهری و گاهی به لطف، پندارم
که در ضمیر تو گردیده مضمهر آتش و آب
به کار تو نبود قهر و لطف بی‌حکمت
که قهر و لطف، تو آموختی بر آتش و آب
ز اشگ و آه چرا آب و آتشم به دل است؟
نمی‌کنند به یک ظرف اگر سر آتش و آب
شد اشگ و آه پذیرا بالای عشق تو را